



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۱۱/۲۰

نصیر احمد مومند

کوتاه سخنانی در باره میلاد، رحلت و سیرت حضرت محمد «ص»

محمد چشم براه ثنا نیست
محمد حامد حمد خدا بس
به بیٹی هم قناعت میتوان کرد
خدایا از تو عشق مصفی را

خدا در انتظار حمد ما نیست
خدا مدح آفرین مصطفی بس
مناجاتی اگر باید بیان کرد
محمد از تو میخوایم خدا را

آنچه که در باب شخصیت، زندگی، مقام و مرتبت ناجی بشریت خاتم النبیین آن یتیم جاوید حضرت محمد صلی الله علیه و سلم خدمت خوانندگان گرامی بیان میگردد سطر نیست از یک کتاب، کتابی بس حجیم پر بار و قیمت بها و قطرہ ایست از یک دریا، دریای زلال و همیشه جاری و روان او کسی نبود که بتوان با این اندک شرح و بیان از شخصیت او تصویر کاملی بدست داد به بیان سعدی علیه الرحمہ :

کتاب خانه هفت ملت ہشت

یتیمی کہ نا کرده قرآن درست

او «ص» اولین پیامبری است که هیچ شایبه غموض در ولادت، حیات و ممات شان واقع نشده است. اصل و نسبش از پدر و مادر تا به حضرت ابراهیم به همه عرب و عجم معلوم و روشن است. اولین رسولیکه ماورای کتاب و سنت دینی خود در روشنترین صفحات علم تاریخ نیز و الاثرین جای و مرتبه را احراز کرده و بر علاوه و وظیفه نبوت و رسالت خویش مسوولیت یک معلم مشفق و توانا را بر بنیاد آئین و مکتب انسان ساز و اجتماعی خویش نه تنها برای پیروان و امتش، بلکه بازکننده و رهکشای نهضت انسانی، ترقی و تکامل مادی و معنوی محسوب میشود و در حقیقت نهضت امروزی بشرخواه دنیا امروزه به آن اعتراف کند یا نی؛ از روح نهضت علمی و اداری و سیاسی اش سرچشمه گرفته است. بدون شک آنحضرت یک سیاستدان، عالم و فاضل، متفکر بزرگ و نستوه بی بدیل بود.

آنحضرت صلی الله علیه و سلم روزی دیده به جهان کشود که سیطره جهل و نادانی و خرافات دامنش را گسترده، زندگی و عواطف انسانی جایش را به دشمنی و عداوت و کینه توزی، ظلم و بیعدالتی گذاشته بود. بربریت، ناروا، فساد اخلاقی و اجتماعی و بدبختی های گونه گون بر مردم و جامعه مسلط بوده و حکومت می کرد. خون مظلومان و بیچارگان به نا حق ریختانده می شد. ظلم و تجاوز و بی انصافی و فساد به اوجش رسیده و مردم راه گم شده بود و در گودال جهل و وحشت و نادانی افتاده بودند، موضوع نجات و راه خروج از مصیبت و بلای خانمانسوز و تباہ کننده از حیثه عقل و توان بشری بیرون به نظر می میرسد.

از جانب دیگر باز اربابلیس و اربابلیس صفتان روز تا روز گرم تر شده و مردم را در پنجه های بیرحم و وحشت تحت تاثیر و سلطه قرار داده بودند که انهمه مظالم و فساد و فجایع شراب نوشی و قمار بازی، زنا و تجاوز بر مال، ناموس و عزت مردم و بیت المال، خونریزی و زنده به گور کردنهای دختران و زنان و انواع ظلم و فجایع جز رواج، مصروفیت و سرگرمی عادی مستکبران و جباران را تشکیل میداد. هر روز و باگذشت زمان انسان و انسانیت رنگ می باخت و جوهرش را از دست میداد، از مسیر اصلی اش منحرف میگردد و روح انسانی هر آن لحظه نارامتر و مضطرب تر می شد.

بلی! باید اذعان نمود که « هر چیز انجامی دارد و هر تاریکی هم پایانی؛ د ظلم کاسه نسکوره ده، او د ظالم دیوه ترساره نه بلیری». بر همین مبنی انجام گمراهی و مظالم و بدبختی ها نزدیک شده میرفت و موعده زوال آن فرا میرسید.

هر دو عالم در رکابت میدود تنها بیا!

ای چمن سیما بیا!

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رایرلو مخکې په خبر و لولی

روز به پایانش تقرب می جست و آفتاب دامن اشعه زربینش را از قریه ، اطراف و اکناف و کوه دشت و دمن آهسته آهسته جمع می نمود و شب لحاف مکرر و تاریکش را در حال گستردن بود . شب فرا رسید و بسترش هموار شد مردم به خواب آرام رفته بود ، خاموشی و سکوت حکم فرما بود؛ نسیم ملایم و معطر می وزید ، مهتاب با شعله های نقره فام روی سفیدش زمین را روشنی دلپذیری بخشید ؛ ستارگان مانند الماس سیاه در آسمان می درخشید .

این شور و هلهله فضا و عالم معنویت بود که با نشر و پخش پیغام های شاد باش و مبارکی به هر طرف ؛ دنیای مادی را هم به شور و وجد آورده بود؛ در همین لحظات و دقائق بود آفتاب معنویت ، ناجی و معلم و رهنمای بزرگ بشریت در یک خانواده فقیر و بی بضاعت چشمش را به جهان باز کرد و آن شخصیت سترگ قدوم میمون و مبارکش را به عالم دنیا گذارد «که مولودش می نامند و در در ازای بیشتر از هزار و چهارصد سال است که از آن روز تجلیل بعمل می آید و گرامی اش میدارند؛ درست زمانیکه ارواح ناز آرام و مضطرب و پریشان انتظار قدومش را میبردند . انس و جن همه برای آزمون و امتحان به میدان کشانیده شدند . خلاصه اینکه دنیا و همه هستی در خدمت و برای رحمت اللعالمین آماده و گمارده شده بود. با قدوم میمون و متبرکش آتشکده زردشت خاموش شد، حصار یمن و قلعه کسرا از هیبت و صلابت قدومش فرو ریخت و از هم پاشید .

«چون محکمی کنگره قصر ترا دید ؛ غلطید حصار یمن و قلعه کسرا»

هرگاه به زندگی و سیرت حضرت رسول خدا محمد مصطفی «ص» مراجعه و دقت نماییم به روشنی درمی یابیم که زندگی پر از تکلیف ، مشکلات و مشقت بار داشتند ، این یتیم جاوید در آوان طفولیت و خورد سالی از محبت و آغوش پر مهر و عطوفت و شفقت پدر و مادر بی بهره و محروم و به ظاهر یک شبان بودند ، مگر رب العزت مقام و مرتبه بلند و شبانی و رهنمایی انسان را برایشان انعام فرمودند . همینگونه حضرت رسول الله «ص» از نعمت سواد هم بی بهره بودند؛ اما رب العالمین توانایی و شایستگی مقام معلمی و رهنمایی بشریت از گمراهی و جهل را نثار و انعامش فرمود . آنحضرت «ص» به قوانین مزخرف و ناقص بشری علم و آگاهی نداشتند ، ولی با قانونی مجهز و مقدر گردیدند که بدون شک این قانون تا قیامت مشعل تابان رهنما و رهبر و نجات دهنده و روشن کننده راه عالم و آدم است . ولادت با سعادت رحمت اللعالمین قانونی را با خود همراه داشت که از پرتو انوارش همه آن جهالت و بدبختی های حاکم نه تنها در جزیره العرب و جامعه مسلمان ها ، بلکه راه را برای رهنمایی و نجات عالم بشریت از خرافات و بی عدالتی و مظالم روشن کرد . مردم را آگاه نمود و پیروان راه حقیقت را اجازه نداد ثابت های کاذب ساخته و پرداخته دست خود را سجده و پرستش نمایند . زنده به گور کردن دختران را اجازه نداد در برابر تمام آن ظلم و بیعدالتی ، استبداد و تجاوز مسلط بر جامعه ایستاد و با قاطعیت دفاع نمود . و همه را به سوی یکتا پرستی ، رجوع و پرستش خدای واحد لا شریک و بی مثل و مانند «الله صمد» دعوت نمود .

هرگاه با اعتقاد راسخ و حب عالمانه و آگاهانه به این امر توجه مبذول گردد که آنحضرت «ص» نه کتب سیر و حکمت و نه هم کتب و آثار گذشته گان را میدانستند و نه از تجربه کسی آموخته بودند! پس چگونه توانستند که بر اعراب سرکش و جاهلیت مسلط شده و رام سازند ؟ چطور با تدبیر و فراست بر قلوب آنها چیره شده و توفیق حاصل نمایند تا ادلهای سخت شا نرا نرم و بدور خویش جمع کنند . و تا سرحدی محب و مطیع گردیدند که در برابر راه رسول و خالق یکتایش از جان و مال ، زن و فرزند همه گذشته ، مقاطعه و مقاتله نمایند؟ بدون شک تاثیر اعجاز و اندرز قرآن کلام و پیغام خدای لایزال بی زوال و جز نتیجه فهم و دانش عالی و بلند ، فراست و توانایی علمی و عملی مخلصانه و بی ریای پیامبر بزرگوار ازین قانون متبحر کامل و عادلانه آسمانی چیزی دیگری نمیتواند تصور یا توجه شود . درجه بلند عقلی و هوشیاری و سجاوی عالی اخلاقی رسول کریم «ص» در پیاده سازی اهداف عالی رفاه و رهایی انسان نقش بسزایش را داشته است .

رسول الله مبارک در چنان سطح و مرتبه وسیع و بلند اخلاقی قرار داشتند ؛ منافقانی که در غیاب خصومت میورزیدند ، مذمت و بدگویی مبارک را می نمودند ، در پیش روی و حضور مبارکشان به تملق و چاپلوسی می پرداختند . وقتی یاران و اصحاب مبارکشان میگفتند که : با آن قومی که با شما مقاتله میکنند ، دندان مبارک شما رابه شهادت رسانیده و خون وجود شما را میریزند نفرین و لعنت بفرستید . آنحضرت «ص» با سلاح علم و حلم « پاسخ داده و فرمودند : « من برای این نیامده و مبعوث نگردیده ام که به مردم نفرین و لعنت بگویم ؛ بلکه بعثت من دعا و رحمت است...» . حضرت پیامبر اسلام محمد مصطفی «ص» شخصیت دارای کرکتر آرام ، امین باوقار ، متواضع ، بسیار خوش خوی ، با صدق محبت و مهربان و راستکار بودند که یکی از عناصر بزرگی و کامیابی شان بشمار می آید و از همینجاست که در قلوب مردم جای داشته و دارند .

قوی و ضعیف ، زور آور ، و ناتوان را یک سان و با یک نظر میدیدند و بر خورد می نمودند . از ضعفا و فقرا بیشتر و زیادتر و ارسای بعمل می آوردند . از مریضان عیادت میفرمودند ، به جنازه اشتراک میورزیدند ، مردم را به حسن سلوک و نیکوکاری دعوت و کمک می نمودند . در راه رفع مشکلات فردی و اجتماعی با خلوص نیت و صادقانه سعی و تلاش خستگی نا پذیر بخرچ میدادند . «دین شان ایمان و سر مشق شان قرآن بود » . آنچه که قرآن می خواست ، مبارک هم همان رامیخواست ؛ و چیزی که در قرآن نهی شده بود آنرا دوست نداشتند و اجازه نمیدادند . روایتی هم در مورد لحظات واپسین رسول الله صلی الله علیه و سلم:

رسول الله صلى الله عليه و سلم قبل از وفات، آخرین کاری که انجام دادند، حجة الوداع بود که بعد از آن این قول خداوند عزوجل نازل شد [اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً ..] المائدة: ۳ :

ابوبکر صدیق هنگامی که این آیه را شنید گریه کردند به ایشان گفتند: چه چیزی تو را به گریه واداشت این آیه ای است مانند آیات دیگری که بر رسول الله صلى الله عليه و سلم نازل شده . ایشان گفتند : این آیه خبر وفات پیامبر را در بردارد . و رسول الله صلى الله عليه و سلم از حجة الوداع برگشت... و نه روز قبل از وفات ایشان آخرین آیه از قرآن نازل شد [و اتقوا يوماً ترجعون فيه الي الله ثم توفي كل نفس ما كسبت وهم لا يظلمون] البقرة: ۲۸۱ و دردهای رسول الله شروع شد ، فرمودند :

می خواهم شهدای احد را زیارت کنم و بطرف شهدای احد رفتند و کنار قبرهای آنان ایستاد و فرمود : السلام عليكم ای شهیدان احد ، شما پیشی گرفتید و ما هم انشاء الله به شما می پیوندیم ، من هم انشاء الله به شما ملحق می شوم . و در اثناء برگشت از زیارت شهدای احد رسول الله صلى الله عليه و سلم اشک ریختند صحابه گفتند : ای رسول خدا چه چیزی شما را به گریه واداشت ؟ فرمودند : مشتاق برادرانم گشته ام، گفتند: مگر ما برادرانت نیستیم؟ فرمودند: نه شما یاران من هستید ، اما برادرانم کسانی هستند که بعد از من می آیند و در حالی که مرا ندیده اند به من ایمان می آورند . و رسول الله صلى الله عليه و سلم از احد برگشتند ، سه روز قبل از وفات رسول الله صلى الله عليه و سلم بیماری وی سخت تر شد و امروز در خانه ام المومنین میمونه بودند ، فرمودند: همسرانم را جمع کنید، همسرانم جمع شدند پیامبر فرمودند: آیا به من اجازه می دهید دوران بیماریم را در خانه عایشه باشم؟ گفتند: بله ، خواست که بلند شود اما نتوانستند، علی بن ابی طالب و فضل بن عباس آمدند و ایشان را از خانه ام المومنین میمونه به خانه ام المومنین عایشه همراهی کردند و صحابه برای اولین بار پیامبر را در این حالت می دیدند. مسجد پر شده بود از جمعیت ، صحابه با حرص سوال میکردند که رسول الله را چه شده است رسول الله را چه شده است و به مسجد هجوم آورده بودند. پیامبر زیاد عرق کرده بودند، عایشه رضی الله عنها می گوید: تا بحال در زندگی ام ندیده بودم کسی به این شکل عرق از او سرازیر شود . و دست پیامبر را گرفته بودم و صورتش را با آن پاک می کردم چون دست پیامبر لطیف تر از دست من بود . و شنیدم که پیامبر می گفتند لاله الا الله ، مرگ سکران دارد . عایشه رضی الله عنها می گوید: بخاطر ترس بر رسول الله سر و صدا در مسجد زیاد شده بود ، رسول الله فرمودند: سر و صدا بخاطر چیست؟ گفتند: یا رسول الله ، مردم بر حال شما می ترسند. فرمود: مرا به نزد آنها ببرید . خواست بایستد اما نتوانست، هفت مشیت آب بر ایشان ریختند تا به هوش آمد. بعد از آن پیامبر را بردند ، پیامبر بر منبر رفت و این آخرین خطبه و آخرین کلمات ایشان بود پیامبر فرمود:

ای مردم مثل اینکه شما بر من می ترسید ، گفتند بله ای رسول الله فرمود ای مردم وعده شما با من در این دنیا نیست بلکه موعد شما با من در کنار حوض است به الله قسم گویا که از همین جا حوض را می بینم. ای مردم به الله قسم از فقر بر شما نمی ترسم بلکه از این می ترسم که بر دنیا با یکدیگر رقابت کنید همانطور که گذشتگان شما بر سر آن با یکدیگر رقابت کردند و شما را هلاک کند همانطور که آنها را هلاک ساخت... سپس فرمود ای مردم الله الله فی الصلاة ، الله الله فی الصلاة به این معنی که شما را به الله قسم می دهم که بر نمازتان محافظت کنید و به استمرار تکرار می کردند سپس فرمود ای مردم، الله بنده ای را بین دنیا و آنچه نزد الله است مختار نمود و او آنچه نزد الله است را انتخاب کرد ، هیچ کس منظور پیامبر را نفهمید ، و منظور پیامبر خود ایشان بود ، ابوبکر تنها کسی بود که متوجه منظور رسول الله صلى الله عليه و سلم شد و گریه کنان ایستاد ، حرف پیامبر را قطع نمود و گفت: پدرانمان فدایت ، مادرانمان فدایت ، فرزندانمان فدایت ، همسرانمان به فدایت ، دارائی هایمان به فدایت ، و به استمرار تکرار می کرد. مردم با تعجب به ابوبکر نگاه کردند که چگونه حرف پیامبر را قطع کرد، پیامبر از ابوبکر دفاع نمود و گفتند: ای مردم ابوبکر را رها سازید هیچ یک از شما فضل و خوبی نداشته مگر اینکه جبران شده ، بجز ابوبکر که نتوانسته ام خوبی های او را جبران کنم ، و جبران خوبی های او را به الله عز وجل واگذار نموده ام همه دروازه های مسجد بسته می شود مگر دروازه ابوبکر که برای همیشه باز خواهد ماند... و در آخر قبل از پائین آمدن از منبر پیامبر برای مسلمانان دعا نمود و این از آخرین دعاها پیامبر قبل از وفاتش می باشد ، فرمود:

الله شما را پناه دهد ، الله شما را حفظ نماید، الله شما را یاری رساند، الله ثابت قدمتان گرداند ، الله شما را موید سازد .. و آخرین جمله ای که پیامبر از روی منبر خود به امت خطاب نمود این بود ، ای مردم سلام مرا به امتم ، به آنهایی که تا قیامت از من پیروی می کنند، برسانید. و دوباره ایشان را به خانه شان حمل کردند . و در آن وقت عبدالرحمن بن ابوبکر در حالی که مسواک دستش بود بر پیامبر وارد شد، پیامبر به مسواک خیره شد اما از شدت بیماریش نتوانست آنرا طلب کند ، عایشه رضی الله عنها از نگاه پیامبر فهمید و مسواک را از برادر خود عبدالرحمن گرفت و در دهان پیامبر گذاشت اما پیامبر نتوانست از مسواک استفاده کند ، عایشه مسواک را از پیامبر گرفت و برای اینکه مسواک نرم شود ، آنرا با دهانش نرم نمود و دوباره به پیامبر برگرداند ، عایشه گفت: آخرین چیزی که وارد دهان پیامبر شد آب دهان من بود ، و این از فضل الله بود که قبل از وفاتش بین آب دهان من و آب دهان پیامبر جمع نمود. عایشه رضی الله عنها می گوید: سپس فاطمه دختر پیامبر وارد شد زمانیکه آمدند دید پیامبر نمی تواند بلند شود، گریه

نمود برای اینکه هر وقت که فاطمه نزد پدرش می آمد پیامبر پیشانیش را می بوسید . پیامبر فرمود ای فاطمه به من نزدیک شو (پیامبر در گوشش زمزمه نمود ، فاطمه بیشتر گریه کرد . پیامبر گفت : به من نزدیک شو ، دوباره در گوشش زمزمه نمود ، بعد از آن فاطمه خندید .) بعد از وفات پیامبر از فاطمه پرسیدم پیامبر چه گفت . گفت : بار اول گفت: ای فاطمه من امشب می میرم و من گریه کردم وقتی دید گریه می کنم گفت: «ای فاطمه تو اولین کس از خانواده ام هستی که به من می پیوندی، و من خندیدم ». عایشه می گوید : و پیامبر فرمودند: «از اتاق خارج شوید» و بعد گفتند : ای عایشه به من نزدیک شو ، پیامبر بر سینه همسرش خوابید ، و دستش را به طرف آسمان بالا برد و می گفت: بلکه رفیق اعلی را می خواهم ، بلکه رفیق اعلی را می خواهم ، عایشه می گوید : فهمیدم که به او اختیار داده شده... جبریل علیه السلام بر پیامبر وارد شده و گفت: ای رسول الله ملک الموت پشت در است اجازه دخول می خواهد و تا به حال برای دخول از هیچ کس اجازه نخواست. پیامبر گفتند: به او اجازه بده ای جبرئیل ، ملک الموت بر پیامبر وارد شد و گفت: سلام علیکم یا رسول الله ، الله مرا فرستاده تا تو را مخیر کنم بین باقی ماندن در دنیا و پیوستن به پروردگار . پیامبر فرمود: بلکه رفیق اعلی را می خواهم، بلکه رفیق اعلی را می خواهم . آنگاه ملک الموت بالای سر پیامبر ایستاد و گفت: ای روح پاکیزه ، روح محمد بن عبدالله، خارج شو بسوی جنت الله و پروردگار راضی است و خشمگین نمی باشد. عایشه می گوید: دست پیامبر افتاد و سرش بر روی سینه ام سنگینی کرد، فهمیدم که ایشان وفات نمودند ... نفهمیدم چکار کنم ، کاری نمی توانستم بکنم غیر از اینکه از اتاق خارج شوم . دری که به طرف مردان در مسجد بسته بود را گشودم و گفتم رسول الله وفات نمود ، رسول الله وفات نمود . می گوید : صدای گریه در مسجد پیچید . و این همان علی بن ابی طالب بود که نشست و عثمان بن عفان مانند بچه ها دست راست و چپ خود را می گرفت و عمر بن خطاب شمشیرش را بالا می برد و می گفت هر کس بگوید پیامبر فوت نموده سرش را قطع می کنم، او مانند موسی به ملاقات پروردگارش رفته و بر خواهد گشت و کسی که بگوید او مرده او را می کشم . اما محکم ترین مردم ابوبکر رضی الله عنه بود ، او بر پیامبر وارد شد و او را در آغوش کشید و گفت : وَاآخِ لَیْلَاهُ وَاآخِ صَفِیَاهُ ، وَاآخِ حَبِیْبَاهُ ، وَاآخِ نَبِیَاهُ . و پیامبر را بوسید و گفت: در حیاتت چه خوش بو بودی و همچنین بعد از وفاتت هم معطر و خوش بو هستی . سپس خارج شد در حالیکه می گفت : کسیکه محمد را عبادت می کرد ، همانا محمد وفات نمود و کسیکه الله را عبادت می کرد ، همانا الله زنده است و نمی میرد... و عمر بن خطاب در حالیکه شمشیر از دستش افتاده بود می گفت: فهمیدم که او وفات نموده است ... و می گوید: بیرون رفته و دنبال جایی می گشتم که بشینم و تنهایی گریه کنم

و پیامبر دفن می شد و فاطمه علیها السلام می گفت: چگونه راضی می شوید خاک را بر چهره پیامبر بریزید ... و ایستاده بود و برای پیامبر دعا می نمود و می گفت: پدرم دعوت پروردگارش را لبیک گفته و جایش بهشت است ، بالاترین قسمت بهشت جنت الفردوس مکان اوست . ای هوشیار، بعد از آخرین توصیه هایی که پیامبر برای تو داشته باز هم به زندگیت ، همینطور که هست ادامه می دهی ؟؟

نمی دانم چه خواهی کرد تا بتوانی در برابر امتحان و آزمایشهای الهی دوام بیاوری.

در خاتمه می خواهم بعرض برسانم وقتی مسلمانان از چنین مشعل تابناک و مشعل دار راه روشن و سعادت بر خوردار و به ارث گرفته اند ضرورت است و از وجایب انسانی و اسلامی اش بشمار میآید تا با استفاده از روشنی قانون ابدی و کامل آسمانی و سیرت رسول خدا محمد مصطفی از نواهی و منهیات و بی عدالتی مظالم و گمراهی نه تنها احتراز نماید بلکه ماموریت و رسالت دارد من حیث یک پیرو و مطیع مخلص قانون آسمانی و رهینما و آموزگار توانا و خاتم النبیین ، امام رسل و شفیع المذنبین در راه جلوگیری پخش و نشر گمراهی و نجات و پاک سازی فرد و جامعه از هیچگونه بذل مساعی دریغ نورزیده ، دین و رسالت اخروی و دنیایی را ادا و موجبات کسب رضا و خوشنودی خدا و رسولش را فراهم نماید و پایان سخن :

ما که تو را ندیدیم
نام خوست شنیدیم
دین تو برگزیدیم
یا مصطفی محمد